

جعفر ربانی

و حیلله نخبه پادشاه جبر



دومی می گوید: من جلیقه نمی خواهم!
سومی می گوید: من شلوار نمی خواهم!
خیاط به چند متر پارچه برای دوختن لباس
این سه نفر نیاز خواهد داشت؟

ابوریحان و قصه گندمهای شطرنج!

در سال گذشته در همین مجله قصه پدید آمدن بازی شطرنج و ماجرای جایزه های را خواندید که مخترع شطرنج از پادشاه هند درخواست کرد. در آنجا گفتیم پادشاه باید به تعداد 18446744073709551615 دانه گندم به مخترع شطرنج می داد و این مقدار گندم از گندمهای موجود در سراسر جهان هم بیشتر بود. بگذریم. حالا برایتان می گویم که ابوریحان بیرونی برای اینکه بتواند بزرگی این عدد را به مردم زمان خودش نشان دهد، طوری که تصور روشنی از آن به دست آورند، چنین گفته است: «اگر روی سطح زمین 2305 کوه وجود داشته باشد که از هر کوه 10000 رود جاری شود و در طول هر رود 10000 قطار شتر در حرکت باشند و هر قطار شامل 1000 شتر باشد و هر شتر 8 کیسه بار داشته باشد که در هر کیسه 10000 دانه گندم باشد، باز هم تعداد همه این گندمها کوچکتر از عدد بیست رقمی یاد شده خواهد بود.»

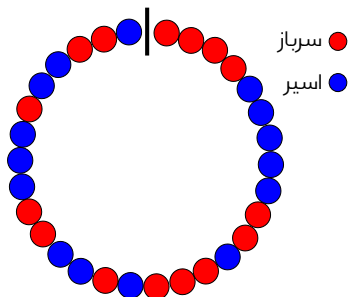


برای دیدن پاسخ،
رمزیننه را پویش کنید.

دو باز و سه زاغ و یکی چون سهیل
دو میخ و دو ماغ و یکی همچو دود
ز نه شمردن برافتد عنود
و یا:

چهار خرما پنج خار و دو سفید و یک سیاه
سه نشاط و یک غم و یک مأمّن و دو بی پناه
دو سوار و سه پیاده یک گل و دو خارزار
نوش دو با نیش یک؛ آنگاه نه نه می شمار

ناخدا



فوری جواب دهید!

- سه گریه در سه دقیقه سه موش می گیرند. صد گریه در چه مدتی صد موش می گیرند؟
- ده لنگه جوراب سیاه و ده لنگه جوراب سفید در اتاق تاریکی است. می خواهیم یک جفت جوراب سفید یا سیاه برداریم و بپوشیم. چند لنگه برداریم کافی است؟
- خیاطی با سه متر پارچه برای یک نفر کت و شلوار و جلیقه می دوزد. سه نفر مشتری آمده اند: اولی می گوید: من کت نمی خواهم!

پادشاهی جبار به ناخدای خود دستور داد ۱۵ نفر از اسیران دشمن را که ۱۵ سرباز نیز مراقب آنها بودند، به جزیره ای منتقل کند تا در آنجا زندانی شوند. ناخدا پذیرفت و پس از سوار کردن اسیران و سربازان، بادبانهای کشتی را برافراشت و راهی جزیره شد. اتفاقاً در راه دریا توفانی شد و نزدیک بود کشتی و سرنشینان آن غرق شوند. ناخدا چاره ای ندید جز اینکه کشتی را سبک کند. از این رو به دستیارش گفت: «چاره ای نداریم که نیمی از مسافران را به دریا بیندازیم، وگرنه با کشتی به قعر دریا خواهیم رفت.» دستیارش گفت: «حالا کدام مسافران را به دریا بیندازیم؟!»

ناخدا حیلله ای به کار بست. گفت: «چاره ای نداریم جز اینکه قرعه بکشیم و هر کس قرعه به نام او افتاد، طعمه دریا خواهد شد.» اما برای اینکه قرعه به نام سربازان پادشاه نیفتد، گفت: «همگی دایره وار بنشینید و من از یک نقطه نه نفر نه نفر می شمارم. نفر نهم هر کس بود، از کشتی به بیرون پرتاب خواهد شد و این کار را ادامه می دهم تا فقط ۱۵ نفر بمانند.»

البته ناخدا سربازان و اسیران را به ترتیبی کنار هم نشانده که قرعه فقط به نام اسیران اصابت کند. ترتیب نشستنشان این گونه بود:

۴ ۵ ۲ ۱ ۳ ۱ ۱ ۲ ۳ ۱ ۲ ۲ ۱

(قرمز: سربازان، آبی: اسیران)

این راه حل را به صورت شعر نیز درآورده اند:

ز ترکان چهار و ز هندوست پنج
دو رومی تو با یک عراقی بسنج
سه روز و شبی یک نهار و دو لیل